

نگاهی به کتاب «سرباز روز نهم»، روایت زندگی شهید صدرزاده

# قهرمان‌ها این‌طور ساخته می‌شوند



● عنوان:

سرباز روز نهم

● نویسنده:

گروه نویسندگان

● ناشر:

راه‌یار

● تعداد صفحات:

۶۳۲

● توضیحات:

این کتاب، کمک می‌کند تا ببینیم مصطفی در آغاز جوانی، زیست روزمره‌اش را چطور گذرانده که در دفاع از حرم اهل بیت (ع)، سربلند بیرون آمده...

اگر می‌خواستم برای مادرها از «شهید مصطفی صدرزاده» بنویسم، جور دیگری می‌نوشتم؛ مثلاً، می‌گفتم ظهر تاسوعا، وقتی مصطفای کوچک، دم مرگ بود، مادرش در روضه، او را نذر حضرت عباس کرد و از ایشان خواست این پسر زنده بماند تا سربازش باشد و سال‌ها بعد، درست در ظهر تاسوعا، همین پسر، در دفاع از حرم بی‌بی زینب سلام‌الله علیها شهید شد.

یا مثلاً برای جوان‌ها تعریف می‌کردم که این جوان جنوبی را به جبهه راه ندادند، اما او رفت لهجهٔ فارسی دری را یاد گرفت و خودش را به شکل برادران افغانستانی‌مان درآورد تا بتواند با لشکر فاطمیون، راهی سوریه و مدافع حرم شود.

اما حالا قرار است برای نوجوان‌ها از مصطفی بگویم. درست به همین خاطر، از بین همهٔ آثاری که دربارهٔ این شهید شاخص نوشته شده، به سراغ کتابی برجسته آمده‌ام.

این کتاب، با بقیه، خیلی فرق می‌کند. داریم  
برایتان از کتاب «سرباز روز نهم» می‌گوییم.  
کتاب «سرباز روز نهم» در نه فصل طراحی شده.  
تا فصل چهارم، این کتاب، راسته کار نوجوان  
هاست؛ چون مصطفای نوجوان را از نزدیک  
نشانمان می‌دهد. برایمان از روزهایی می‌گوید  
که او در حاشیه تهران، کنار بیابان‌ها و ساختمان  
های مخروبه، کار فرهنگی می‌کرد. نه اینکه  
فکر کنید سن و سالی هم داشت‌ها! نه! داریم  
درباره یک پسر چهارده‌پانزده‌ساله شوشتری  
حرف می‌زنیم که تازه به کهنز شهریار در استان  
تهران آمده و در آن منطقه، غریب هم بود.

می‌دانید توفیر این کتاب با بقیه آثار هم  
ردیفش چیست؟ اینجا یک تصویر دقیق پر از  
جزئیات از نوجوانی مصطفی به ما نشان  
می‌دهد. اصلاً چون روایت مفصلی از  
نوجوانی او را داریم، حجم کتاب زیاد شده و  
شمار صفحاتش از ششصد گذشته. آخر گروه  
نویسندگان، هر کدام به سراغ فصلی از  
زندگی مصطفی رفته‌اند و تلاش کرده‌اند با  
مصاحبه‌های متعدد، پازل هزارتکه‌ای از این  
شهید را شکل بدهند. خب معلوم است  
کتابی که این همه جوان پای کارش باشند،  
کتاب موفق و درخوری خواهد شد.

کتاب، یک کانکس کوچک را نشانمان می‌دهد که زیر آفتاب داغ مرداد، در آن نفس نمی‌شد کشید، اما مصطفای نوجوان، همان جا، حلقهٔ قرائت زیارت عاشورا و تمرینات نظامی و آمادگی جسمانی و ورزش و نماز جماعت را شکل داد، آن‌هم با بچه‌های منطقهٔ محروم کهنز که اهل این حرف‌ها نبودند و عمرشان داشت هزر می‌رفت.

کتاب را که ورق می‌زنیم، می‌بینیم حتی بعضی از بزرگ‌ترها، توانایی‌های مصطفا را باور نمی‌کردند، سنگ جلوی پایش می‌انداختند، جدی‌اش نمی‌گرفتند.

او اما با همه نوجوانی‌اش، جایی را که بود، مرکز دنیا تصور می‌کرد و سعی داشت وضع ذهن و زندگی خود و اطرافیان‌ش را بهتر کند، طوری که برای جهاد در راه خدا آماده شوند.

این کتاب، از آن‌هاست که وقتی برش داری، زمین گذاشتنش به این آسانی‌ها نیست. جوری تدوین شده که خاطرات، در یکی دو بند، پشت سرهم قرار بگیرند تا خواننده مجال درنگ نداشته باشد.

تو اما به راحتی نمی‌توانی درنگ کنی. ولع داری بیشتر و بیشتر از این قهرمان بدانی. دوست داری در صفحات زندگی‌اش غرق شوی و نوجوانی‌اش را خوب تماشا کنی تا بفهمی چطور شد که وقتی رخ‌به‌رخ داعشی‌ها، تیر خورد و دم شهادت بود، با صدای بلند می‌گفت این بهترین و زیباترین لحظه زندگی اوست.



دوست داری بفهمی چطور آن قدر قوی شد که با وجود علاقه بی‌پایانش به همسر و فرزندان‌ش، توانست تعلقاتش را زمین بگذارد و راهی این سفر بی‌برگشت شود. اصلاً دلت می‌خواهد بفهمی چه شد که شخصیت بزرگی مثل حاج قاسم سلیمانی، شیفته منش این جوان شد و درباره‌اش حرف زد. عکس‌ها هم به کمک می‌آیند. آخر هر فصل، می‌توانی مستندات و تصاویر را هم ببینی و می‌توانی هر قدر دلت خواست به قاب دو شهید، به عکس مصطفی با حاج قاسم نگاه کنی.

کتاب «سرباز روز نهم»، دربارهٔ مردی ست که ردپای او را در فیلم نوجوان‌پسند «منطقهٔ پرواز ممنوع» دیده‌ایم و اصلاً این فیلم در مسیر شکل‌گیری همین کتاب متولد شده. در این کتاب، انبوهی نمای نزدیک از مصطفی داریم؛ از آن نماها که بتوانی از رویش سیاهه برداری، الگوش کنی، سعی کنی شبیهش باشی و تکرارش کنی. گمان می‌کنم خواندن این کتاب، برای نوجوان‌ها از نان شب واجب‌تر است. آخر در این روزها، خیلی نیاز داریم ببینیم بزرگ‌مردان این سرزمین، وقتی نوجوانانی تازه‌سال بودند، چطور زندگی می‌کردند و چطور توانستند درون قلبشان، از خودشان، یک قهرمان بسازند.